

برای بار دوم، که مصادف بود با روزگار حکومت رضاقلی خان اردلان فرزند خسروخان ناکام، رهسپار سنندج شد و این بار در مسجد جامع سنندج (مدرسه دارالاحسان)¹ مستقر و نزد شیخ عبدالقادر مردوخی، مراتب بالاتری از علوم دینی از جمله علم کلام و حکمت را آموخت. بعید است مولوی محضر شیخ سعید پدر شیخ قادر مهاجر را درک کرده باشد، زیرا شیخ سعید در سال 1236 قمری، هنگامی که مولوی 15 ساله بود، چشم از جهان فرو بست و مولوی به علت وقفه‌ای که در تحصیلاتش به علت وفات پدر اتفاق افتاد، نمی‌تواند در آن ایام در سنندج مقیم بوده باشد. اما از محضر شیخ عبدالقادر که عالمی فرزانه بود، نهایت استفاده را برد. همچنین در این سفر میان مولوی و سایر پسران شیخ سعید، یعنی شیخ وسیم، شیخ جسیم و شیخ نسیم چنان رفاقت و دوستی پدید آمد، که تا پایان عمر میان آنها پایدار بود (مدرس، 1385، 362). مولوی پس از پایان تحصیلات در سنندج، به سلیمانیه رفت و آخرین مواد درسی را نزد علامه ملا عبدالرحمن نودشی در مسجد ملکندی فرا گرفت و سرانجام نزد آن عالم فرزانه مجاز گردید² و از دست ایشان گواهی افتاء و تدریس دریافت نمود.

مولوی پس از اتمام تحصیلات به روستای چروستانه در نزدیکی حلبجه رفت و در آنجا مسجد و مدرسه‌ای را بنا نمود و به تدریس و تربیت طلاب علوم دینی پرداخت. مدتی بعد، روستای چروستانه را رها کرده و به روستای گونه نقل مکان نمود و در آنجا نیز مسجدی ساخت و چند حجره برای اقامت طلاب بنا نهاد و به تدریس مشغول شد. سپس به روستای کانی‌کبود واقع در منطقه شمیران رفت و مدتی آنجا اقامت نمود. پس از تغییر حاکم منطقه، مولوی آن روستا را ترک کرد و النهایه به محل زادگاهش، یعنی سرشاته باز گردید و تا آخر عمر همانجا مستقر و النهایه در سال 1300 قمری در همان روستا چشم از جهان

1. مسجد جامع شهر سنندج مشهور به دارالاحسان به دستور امان‌الله خان اردلان در سال 1228 قمری بنا گردید. پس از اتمام این بنا، با حکم والی، شیخ جمال الدین دوم به عنوان امام جمعه و شیخ محمد سعید به عنوان مدرس رسمی آنجا منصوب شدند که هردو از علمای خاندان مردوخی بودند (مردوخ، 1379، 382).

2. با توجه به اینکه در هیچ‌یک از منابع تاریخی سلسله‌ی علمی ملا عبدالرحمن نودشی نوشته نشده و اصل سند موصوف نیز تابه‌حال مشاهده نگردیده و متأسفانه هیچکدام از طلابی که نزد مولوی مجاز شده‌اند، اجازه‌نامه آنها رؤیت نشده است، لذا سلسله علمی مولوی هنوز مشخص نیست. در کتاب مرآت الاخلاق، نویسنده از زبان پدرش، یعنی شیخ محی‌الدین قزلبلاقی مردوخی نقل می‌کند: «اواخر سال 1248 قمری در روستای پایگلان به همراه ملا عبدالرحمن نودشی نزد ملا قاسم پایگلانی به تحصیل مشغول بودیم» (قزلبلاقی، 2013، 84) با عنایت به اینکه این تاریخ مصادف با پایان تحصیلات ملا عبدالرحمن بوده و اگر فرض را بر این بگذاریم که ملا عبدالرحمن نودشی نزد ملا قاسم پایگلانی مجاز شده باشد، و مستند به اجازه‌نامه‌ی شیخ محمد مردوخی پدر شیخ امام‌الدین دژنی به ملا قاسم پایگلانی (بازنویسی شده در یک نسخه خطی تحفه ابن‌حجر)، به‌نظر می‌رسد بتوان گفت، سلسله علمی ملا عبدالرحمن و به تبع ایشان مولوی نیز، به همان سلسله علمی مشهور خاندان مردوخی‌ها که به ابن حجر هیتمی، امام مزنی، امام شافعی و النهایه به عبدالله ابن عمر می‌رسد، ختم می‌شود. والله اعلم.

فرو بست و در بلندای کوه آرامگاه اصحابه او را به خاک سپردند (مدرس، 1385، 364). ملا حامد کاتب برای تاریخ وفات مولوی چنین سروده است:

بهر تاریخ وفاتش آنقدر کردیم فکر کاسمان غش کرد بر مرگ جناب مولوی 1300 قمری

در این پژوهش به دنبال پاسخ به این سوالات خواهیم بود که مولوی در چه سنی به سنج سفر کرد؟ نزد چه کسانی به تحصیل پرداخت؟ در کجا اقامت نمود؟ و با چه کسانی معاشرت داشت؟ که در ادامه به شرح و توضیح آنها خواهیم پرداخت.

الف. سفرهای مولوی به شهر سنج:

بار اول: جهت تحصیل علم و اقامت در مسجد داروغه:

پس از آنکه مولوی در روستای خانگاه پاوه و چور مریوان مدتی به آموختن اشتغال داشت و تعدادی از کتب معموله را فرا گرفته، جهت ادامه تحصیل، حدود سال 1244¹ قمری برای بار اول به شهر سنج مسافرت نمود و در مسجد داروغه نزد ملا محمد منبری به تحصیل پرداخت.

برخی از نویسندگان² محل اقامت مولوی در زمان اولین حضور او در سنج را مسجد وزیر اعلام کرده‌اند، اما با عنایت به مستندات موجود و قرائن و امارات مشهود، به احتمال بسیار، مولوی از شاگردان ملا محمد منبری بوده و ملا محمد منبری از بدو ورود به شهر سنج در حدود سال 1240 قمری در مسجد داروغه³ مستقر و تاپایان عمر در همان مسجد اقامت داشت. و هیچ یک از منابع تاریخی سنج، قبل از اقامت و اشتغال به تدریس ملا عبدالله مفتی دشی⁴ در مسجد وزیر⁵، از آن مسجد به

1. مولوی شجره نامه‌ای را برای سادات روستای خانگاه پاوه در سال 1242 قمری کتابت نموده که به امضای تعدادی از علما و سادات آن دیار رسیده است، لذا اگر همان سال را برابر با خروج ایشان از خانگاه در نظر بگیریم و یک سال هم برای تحصیل ایشان در روستای چور، به احتمال بسیار مولوی برای بار اول حدود سال 1244 (در سن 23 سالگی) به شهر سنج وارد شده است.

2. یادی مردان، ملا عبدالکریم مدرس، صفحه 363 جلد دوم.

3. مسجد داروغه در سال 1237 قمری توسط محمد مرادبیگ داروغه بنا گردید (مردوخ، 1379، 385). نخستین مدرس رسمی این مدرسه ملا محمد منبری بود. پس از وفات ایشان، مولانا عبدالمجید منبری برادر زاده ملا محمد امر تدریس در این مسجد و مدرسه را بر عهده گرفت و آخرین مدرس آن نیز ملا محمد پسر ملا عبدالمجید بود.

4. ملا عبدالله مفتی دشی فرزند ملا محمود در سال 1273 قمری در روستای دشه از قرای هورامان متولد شد. هشت ساله بود که پدرش وفات کرد و تا سن 15 سالگی به تحصیل علاقه‌ای نداشت؛ تا اینکه شیخ محمد بهاء الدین نقشبندی شخصاً تربیت او را بر عهده گرفت و او را برای کسب دانش تشویق نمود. او ابتدا نزد علمای شهر سنج، سپس نزد علامه احمد نودشی به تحصیل پرداخت و النهایه از طرف شیخ عمرافندی اربیلی مجاز شد. پس از پایان تحصیلات در سال 1313 قمری، مدرس مدرسه پیرعمر سنج می‌شود، و در سال 1325 قمری از طرف علی‌شاه قاجار به دریافت مقام رسمی مفتی کردستان نائل گردید. بعد از بازگشت از تهران، به عنوان مدرس رسمی دارالاحسان منصوب شد؛ اما پس از مدتی از آن مدرسه رفت و ملا محمد رشید را به عنوان مدرس دارالاحسان منصوب کردند و ملا عبدالله مفتی دشی تا پایان عمر در مسجد وزیر به تدریس پرداخت. سرانجام در سال 1342 قمری دارفانی را وداع گفت و در تپه شیخ محمد صادق به خاک سپرده شد (روحانی، 1382، 170، ج 1 - دهقانی، 1393، 131 و 141 ج 2).

5. مسجد وزیر واقع در محله قلعه چهارلان سنج، نزدیک خانه حاج معتمد، توسط میرزا عبدالکریم معتمدالایاله (متوفی 1252 ه. ق مدفون در قبرستان

عنوان مدرسه نام نبرده اند. لذا با توجه به موارد مذکور، بعید به نظر می‌رسد مولوی در مسجد وزیر مقیم بوده و یا به تحصیل پرداخته باشد.

شخصیت معنوی ملا محمد منبری چنان تأثیر شگرفی در روح و روان مولوی گذاشت که تا پایان عمر با ایشان در ارتباط بود و براساس مستندات موجود، مولوی سه کتاب 1- شرح قصیده بردیه 2- شرح فریده 3- و فتح المبین را برای ملا محمد منبری بازنویسی و به ایشان اهدا نموده است. همچنین مکاتبات بسیاری میان آنها رد و بدل شده و مولوی با نهایت عزت و احترام وی را خطاب کرده است.

باردوم: برای ادامه تحصیل و اقامت در مدرسه دارالاحسان:

مولوی پس از مدتی اقامت در شهر سنندج، برای ادامه تحصیل به شهر بانه، سپس به سلیمانیه و از آنجا به حلبجه و جواهرود سفر کرد. سپس برای بار دوم، در زمان حکومت رضا قلی‌خان اردلان به سنندج باز گردید و این‌بار به مدرسه دارالاحسان می‌رود و نزد شیخ عبدالقادر مهاجر مردوخی علم کلام و حکمت را فرا می‌گیرد. در این دوره مولوی در مسجد دارالاحسان مقیم بوده است.

بار سوم: به سبب ملاقات با غلام‌شاه خان اردلان:

مولوی پس از پایان تحصیلات و اخذ اجازه علمی از طرف ملا عبدالرحمن نودشی، به تصوف گراییده و نزد شیخ عثمان سراج‌الدین نقشبندی به سلوک می‌پردازد و مقامات والای عرفانی را طی می‌کند. مولوی ارتباطی بسیار صمیمی و جایگاه خاصی نزد شیخ عثمان سراج‌الدین و فرزندان ایشان داشت.

در واقعه‌ای که منجر به جنگ کاروانسرا در سنندج گردید؛ امان‌الله خان ثانی قصد دعوت از کریم خان کرمانی جهت ترویج مذهب وی را داشت؛ در آن ایام میرزا کریم خان در همدان بود و والی او را به سنندج دعوت کرد، علما و مردم سنندج از موضوع ابراز نگرانی کرده و نامه‌ای به شیخ عثمان سراج‌الدین نوشتند و از ایشان تقاضا نمودند تا والی را از این امر منصرف نمایند. شیخ عثمان فرزندش شیخ عبدالرحمن را به همراه مولوی و علامه احمد نودشی به نزد والی فرستاد تا والی را از این امر منصرف نمایند. اما والی سخن آنها را نپذیرفت و این موضوع و دعوت او از کریم خان، باعث ایجاد آشوبی در سنندج گردید و النهایه میرزا کریم کرمانی از همدان به سمت کرمان بازگشت (حافی، 1311، 269).

شیخ محمد سمرانی نقل می‌کند: پس از آن واقعه، اینجانب به همراه مولانا احمد نودشی و ملا عبدالرحیم مولوی به دیدار ملا محمد منبری رفتیم و درخصوص موضوع دعوت والی از میرزا کریم کرمانی و نیامدن وی و اشارات شیخ عثمان سراج‌الدین درخصوص این مسأله سخنهاى بسیاری به میان آمد (حافی، 1311، 269).

این سومین سفر مولوی به شهر سنندج بود که در معیت شیخ عبدالرحمن نقشبندی و علامه ملا احمد نودشی در سال 1271 قمری صورت گرفت.

بار چهارم: عبور از سنندج به منظور رفتن به منطقه سارال و عیادت از شیخ یحی قزلبلاقی مردوخی:

مولوی بار دیگر در سال 1293 قمری به سنندج مسافرت نمود و از آنجا به منطقه سارال برای عیادت و دیدار از دوست دیرینه‌اش شیخ یحی¹ قزلبلاقی رفت. شیخ محمد فرزند شیخ یحی در کتاب مرآت الأخلاق نقل می‌کند: «علامه عارف ربانی سید

شیخان سنندج) بنا گردید. مسجد موصوف هم اکنون به همان سبک قدیمی باقی مانده و تعدادی از بزرگان خانواده وزیری در آن مدفون می‌باشند. این مسجد هم طلاب فراوانی داشت و هم عالمان بزرگی در آن تدریس می‌کردند. از جمله ملا عبدالله مفتی دشی، و فرزندان ایشان ملا خالد و ملا محمود مفتی (ایازی، 1371، 453 - شکبیا، 1401، 32). همچنین ملا عبدالعزیز شیخ-الاسلام (1281-1357 ه. ق) از مجازشدگان ملا عبدالله مفتی و فرزندش ملا محمد شیخ-الاسلام نیز از مدرسین این مسجد بودند (روحانی، 1382، 237 ج 1).

¹. شیخ یحی فرزند شیخ عبدالله قزلبلاقی از مشایخ خاندان مردوخی در روز شنبه شانزدهم ماه صفر سال 1229 متولد و در روز دوشنبه پنجم جمادی الآخر سال 1293 در روستای قزلبلاق واقع در منطقه سارال حد فاصل سنندج- دیواندره چشم از جهان فرو بست. وی عالمی وارسته و نزد علمای آن روزگار از جمله ملا قاسم پایگلانی و ملا فتح‌الله دویسه علوم دینی را فرا گرفت و با مولوی و شیخ عزیز جانوره رفاقت داشت. شیخ یحی کتاب عقیده فارسی مولوی به نام "فوائح" را باز نویسی کرده و در انتهای کتاب چنین نوشته است: «تمام شد

عبدالرحیم تاوگوزی متخلص بمعدوم، دوست شیخ یحی بود و برای ملاقات او قبل از وفاتش به قزلبلاق آمد» (شیخ محمد، 2013، 101).

ب- اساتید مولوی در شهر سنندج

1- ملا محمد منبری

عارف روشن ضمیر و فقیه لیبیب، ملا محمد منبری نیری فرزند ویس محمد از اهالی روستای نیر از توابع شهر سنندج، پس از اتمام تحصیلات و اخذ اجازه به شهر سنندج مهاجرت و در مسجد داروغه مقیم شد و تا پایان عمر در همان مسجد به تدریس پرداخت (روحانی، 1382، 450، ج 1). ملا محمد در میان اهالی شهر سنندج به حاجی ماموستا مشهور و در میان اقشار مختلف جامعه دارای احترام خاصی بود، به نحوی که شیخ عبدالله کوسه "از مشایخ قادری طالبانی سنندج" قبل از وفات، از بستگان ملا محمد اذن طلبید تا پس از وفات، او را کنار مرقد ایشان دفن نمایند. همچنین فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه قاجار ارادت خاصی به ایشان داشت و بارها از او درخواست ملاقات نمود، اما ملا محمد نپذیرفت و به فرستادگان او گفته بود، به جای ملاقات با من از فقرای این دیار دلجویی نماید که موجب خوشنودی پروردگار است. فرهاد میرزا حسب توصیه ایشان رسم خانه شمار را در سنندج متوقف نمود (روحانی، 1382، 451، ج 1).

در سنندج معمول بود که حکومت هر ساله خانه های شهر را شمارش نموده و از هر خانه ای به میزان توان مالی آنها وجهی دریافت می نمودند که سالانه مبلغی بالغ بر پانزده هزار تومان می شد؛ شاهزاده حسب گفته ملا محمد منبری رسم موصوف را متروک و دستور داد شرح موقوف را بر لوح سنگی نوشته و در مسجد دارالاحسان نصب نمودند (مردوخ، 1379، 427). وقایع نگار کردستانی درخصوص همین مطلب چنین بیان نموده است: «از قدیم الایام رسم خانه شماری بود. به این معنی که هر ساله خانه های شهر سنندج را شمارش کرده و از هر خانه به تفاوت وجهی دریافت می کردند ... شهزاده این وجه را به خواهش حاجی ملا محمد که یکی از اتقیا و صلحای کردستان بود، به تخفیف ابدی برقرار فرمود» (وقایع نگار، 1384، 155). سرانجام ملا محمد در سال 1292 قمری در شهر سنندج وفات یافت و او را در آرامگاه تایله به خاک سپردند. وی تا پایان عمر تأهل اختیار

عقیده منظومه فارسی از تصنیفات قطبالعارفین، مولای ما در دنیا و آخرت، مولوی سید عبدالرحیم مشهور بمعدوم که سایه او بر سر ما طولانی باد. در روستای جانوره به دست حقیرگنهار یحی فرزند مرحوم شیخ عبدالله قزلبلاقی. بعضی از نوشتن این نسخه گرانقدر برای کمک به این فقیر، به خط برادر شیخ اسماعیل و مقداری هم به کتابت شیخ عزیز جانوره نوشته شد. سال 1289 قمری» (شیخ محمد، 2013، 24).

نمود و فرزندی نداشت؛ لذا پس از وفات ایشان، برادرزاده اش ملا عبدالمجید منبری که از مجازشدگان علامه ملا احمد نودشی بود، در مسجد داروغه به جای ایشان به تدریس و افاده علوم پرداخت (دهقانی، 1، 1402). در انتهای نسخه‌ای از کتاب فتح‌المبین که توسط مولوی کتابت شده و النهایه مولوی آن را به ملا محمد منبری اهدا نموده است، تعداد 15 فقره از مکاتبات میان ملا محمد منبری و مولوی باز نویسی شده که دو مورد از آن به خط مولوی و مابقی توسط کسانی دیگر باز نویسی شده است.

نامه اول مولوی به ملا محمد منبری

خدای مَنان با فضل کامل و لطف تام و تمام خود شما را مورد عنایت و مهر خود قرار دهد و پس از آنکه شما را آنگونه که دوست دارد مرحمت فرمود، حسن ختام و عاقبت خیری را نصیب شما گرداند. و بعد:
آه که چقدر سخت و دشوار است مصیبت‌های دوری و فراق، که سختی‌های آن از حد تحمل فراتر رفته و ما هنوز در این و کجا بودن قرار داریم و این در حالی است که شما این‌هی تمام نمای مایید، پس حال ما را بر خود قیاس کنید. خدای متعال به ما صبر و بردباری عنایت فرماید.

و بعد: طلبه‌ای به خدمت شما رهسپار شد و خواهان افاده و تحصیل نزد شما است، مستدعی است او را مورد مرحمت و پذیرش قرار دهید. در مدتی که خدمت شما مقیم است، اگر بخاطر بیماری چشم نیاز به دکتر داشت، جهت مراجعه به دکتر او را راهنمایی فرمایید و در پرداخت هزینه او را یاری کنید.

از طرف من به مخدومان بزرگوار حاج عبدالرحیم و ملا حمزه و دیگر دوستان و همراهان سلام برسانید، امیدوارم خدای مَنان آنان را مشمول عنایت و به دیدار خود مشرف گرداند.

والسلام عبدالرحیم معدوم

نامه دوم مولوی به ملا محمد منبری

ای کسی که اشک‌های فراق جسم خسته‌ام را محافظت و مصون می‌دارد، و گرنه شعله‌های سوز و گداز هجران و دوریت پی‌درپی در وجودم زبانه کشیده و مشتعل‌تر می‌شود. از غم هجران این بیت را ورد خود ساخته‌ام: (شعر عربی). پس اگر دوماه تمام به دیدارت شاد نشوم، چه حالی دارم، پس التفاتی نما و به فریاد کسی رس که هنوز رمقی در اوست، تا به درد فراق نسوزم و در دریای غم و اندوه غرق نشوم.

والسلام عبدالرحیم معدوم¹

نامه سوم مولوی به ملا محمد منبری

ای جانِ تن ناتوان من، کاغذت رسید، حسرت‌م را زیاد کرد. یا مگو می‌آیم، یا بیا. باز یا میا، یا می‌آیی مرو. باری اگر می‌روی، دیر دیر، زود زود نه.

عومره‌نی نازیز هر عادت بیهن	کس جه عومر ویش وه‌فا نه‌دیهن
به‌لام ناخر گیان شیرین دلبر	چوون مه‌لی وه سه‌بر نازارم مه‌در
نهر نیه‌ی وه‌تنگ نی به‌دبه‌خته‌وه	گل بدو و دهرد گیاندای سه‌خته‌وه
چمان دل چمان چه‌نیت پی‌سه‌فه‌ر	زامدارن که‌فته‌ن پاه‌پایش که‌ر

خلاصه چه به‌حسب عمر و چه بموافق نیت دل، همیشه بر سفریم. ولی اِنَّ المقدرات متوجّه من الازل الی اوقاتها، تا کی خواهد شد.

عبدالرحیم المعدوم

2- شیخ عبدالقادر مهاجر مردوخ:

علامه شیخ عبدالقادر مهاجر فرزند حاج شیخ محمد سعید تختوی مردوخ در سال 1211 قمری در سنجید دیده به جهان گشود. وی در خدمت پدر دانشمندش و سایر علمای آنزمان به تحصیل علوم دینی پرداخت و تا سرحد کمال، دروس را فراگرفت و سرانجام در سن 25 سالگی اجازه افتاء و تدریس گرفت. در همان ایام پدرش وفات یافت و شیخ عبدالقادر از آن پس در مدرسه دارالاحسان در جای او نشست و به تدریس پرداخت. در سال 1271 قمری بر اثر بروز حوادثی در شهر سنجید، به سلیمانیه مهاجرت نمود و در آنجا از طرف طبقات مختلف جامعه مخصوصاً علما و روحانیون مورد استقبال و تکریم قرار گرفت. (روحانی، 1382، 24، ج 2) شیخ مهاجر در علوم کلام، فلسفه و حکمت نبوغ داشت و در سایر علوم نیز استاد بود و تألیفات با ارزشی از ایشان به یادگار مانده است، مانند تقریب المرام در شرح تهذیب الکلام علامه تفتازانی در علم کلام. این کتاب بسیار مورد پسند و استفاده‌ی علما قرار گرفت و عالمان بزرگی مانند: شیخ عمر قره‌داغی و ملا عبدالرحمن پینجینی و ملا محمود

¹. اصل هردو نامه به زبان عربی می‌باشد که به درخواست نگارنده، استاد ارجمند، جناب آقای عرفان فرشادی آنها را به فارسی ترجمه نمود.

مزنای و غیره بر این کتاب حاشیه نوشته اند. همچنین هنگامی که شیخ عبدالقادر به سلیمانیه می رود، حاکم سلیمانیه یک نسخه از این تالیف شیخ را برای سلطان عثمانی می فرستد و فرستادن این کتاب همزمان می شود با رسیدن خبر پیروزی سپاه عثمانی در خاک روسیه، سلطان عثمانی از این امر بسیار خوشحال شده و همین امر باعث می شود سلطان عثمانی شیخ عبدالقادر را تکریم نماید. سرانجام شیخ عبدالقادر در سن 94 سالگی برابر با سال 1305 قمری در شهر سلیمانیه چشم از جهان فرو بست و ایشان را در آرامگاه "گردی سهیوان" به خاک سپردند (مدرس، 1369، 223). مولوی در سفر دوم به سنندج، نزد شیخ عبدالقادر مهاجر در مدرسه دارالاحسان به تحصیل پرداخت و علوم کلام، فلسفه و حکمت را نزد او آموخت و با سایر برادران استادش نیز رابطه دوستی و صمیمت برقرار نمود به نحوی که این ارتباط تا پایان عمر میان آنها پایدار ماند. همچنین پس از مهاجرت شیخ عبدالقادر به سلیمانیه، مولوی بارها برای ملاقات با او به سلیمانیه رفت (مدرس، 1385، 401).

ج- دوستان مولوی در شهر سنندج

1- شیخ محمد فخرالعلماء مردوخی

از دیگر دوستان صمیمی مولوی در شهر سنندج، شیخ محمد فخرالعلماء بود. شیخ محمد ملقب به فخرالعلماء و متخلص به «حیران» فرزند شیخ امامالدین از نوادگان شیخ مصطفی تخته در سال 1228 قمری در روستای «دژن» از قرای ژاورود دیده به جهان گشود و تحصیلات را نزد پدر و سایر علمای منطقه به پایان رساند.

سپس به سنندج مهاجرت کرد و سالها در آن شهر به تدریس پرداخت. او در ادبیات کردی، عربی و فارسی فرید دهر و در سرودن اشعار عربی، فارسی و هورامی نابغه بود و سروده هایش پر از صنایع بدیع می باشد. رضاقلی خان هدایت¹ در صفحه 102 از جلد دوم تذکره مجمع الفصحا در باره او چنین نوشته است: شیخ محمد فخرالعلماء خلف شیخ امامالدین از فضلا و شعرا و ادبا و موحدان، از معاصرین است و اگر خدمتش روزی نیفتاده، از تذکره ای که میرزا عبداللہ رونق جمع کرده، کمال تمجید و نهایت تجرید وی میرهن می گردد. در نظم و نثر تازی و پارسی و حکمت الهی و طبیعی ماهر است. (روحانی، 1382، 467، 1ج)

علی اکبرخان وقایع نگار در وصف شیخ محمد فخرالعلماء می گوید: «در علم و عمل بی نظیر و ممتاز است. در این روزگار جامع علوم ظاهری و باطنی و حاوی فضائل عقلی و نقلی و در همه فنون توانا و در سرودن اشعار عربی و فارسی متبحر است. در نگارش خط یگانه روزگار و در فساحت بیان نادره است. روزگاری می باید تا چنین وجودی به عرصه وجود و شهود پدید آید». سرانجام فخرالعلماء در شب دوشنبه 5 ربیع الاول سنه 1300 قمری در سن 72 سالگی جان به جان آفرین تسلیم نمود (وقایع نگار، 1384، 205).

تعدادی از نویسندگان شیخ محمد فخرالعلماء را، ملا محمدصالح فخرالعلماء معرفی نموده اند²، اما این موضوع به جهت تشابه اسمی روی داده و این شیخ محمد فخرالعلماء دژنی فرزند شیخ امامالدین بود که دوست صمیمی مولوی و دائماً با ایشان در ارتباط بود؛ نه ملا محمد صالح.

2- شیخ محمد جسیم مردوخی

شیخ محمد جسیم فرزند شیخ محمد سعید و برادر شیخ عبدالقادر مهاجر ملقب به صدرالعلماء و حجه الاسلام از دانشمندان و نوابغ خاندان مردوخی، که گذشته از مقام علمی و شخصیت دینی، خطیب و سخنران بسیار بلیغی بود. شیخ جسیم رسائل و حواشی

1. رضاقلیخان هدایت (1179-1250 ه. ش. تهران) او ادیب، محقق، شاعر و تذکره نویس سده سیزدهم هجری در دوران حکومت محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار بود (ویکی پدیا).

2. (مدرس، 1385، 392) - (احمدی، 1402، 178) - (قره داغی، 2015، 143) - (بوره - که یی، 1369، 12) - (عادل لطیف، 2023، 111). اما ملا محمدصالح فخرالعلماء که بود؟: ملا محمدصالح فخرالعلماء فرزند ملا محمد مهدی شیخ الاسلام از خاندان موالی کردستان و برادر ملا احمد شیخ الاسلام متخلص به "الفت" است که پس از وفات ملا مهدی، الفت بر مسند شیخ الاسلامی نشست. ملا محمد صالح فخرالعلماء حدوداً از سال 1280 قمری به بعد به همراه ملا فتح الله قاضی و فرزندش ملا لطف الله شیخ الاسلام عموزاده های ملا صالح و امان الله خان وکیل غالباً در امورات سیاسی دخالت می نمود و شهرت ایشان بیشتر مربوط به دوران کهنسالی مولوی و بعد از وفات ایشان بوده و ظاهراً با مولوی ارتباط و دوستی نداشته است.

زیادی بر متون دارد و به خط خودش کتب زیادی را استنساخ نموده است. نثر فارسی را زیبا می‌نوشت و گاهی هم شعری می‌سرود. سرانجام شیخ جسیم مورخ 21 ذی‌الحجه سال 1305 قمری در سنندج چشم از جهان فرو بست (روحانی، 1382، 27، ج1).

در سال 1271 قمری مصادف با حکومت غلامشاه خان اردلان فرزند خسروخان ناکام، پس از آشوب مشهور به ماجرای کاروانسرا در سنندج، شیخ عبدالقادر به همراه برادرش شیخ نسیم از سنندج مهاجرت کردند. شیخ عبدالقادر به سلیمانیه و شیخ نسیم به خرما رفت، اما شیخ جسیم و برادر دیگرش شیخ وسیم از سنندج خارج نشدند و مدت کوتاهی در دارالاحسان و سپس در مدارس دیگر سنندج تا پایان عمر به تدریس و تعلیم اشتغال داشتند (مدرس، 1385، 399، ج1). بنابر الفت و دوستی که میان شیخ جسیم و مولوی از زمان طلبگی برقرار بود، مکاتباتی میان آنها رد و بدل شده است. همچنین مولوی در قطعه شعری (مولوی، 1397، 150) از هر سه برادر نام برده که به قرار زیر است:

ته‌دریس و ته‌قدیس، تمجید بی‌دهنگن	حه‌ساره‌ی ته‌قریر توحید بی‌ره‌نگن
پارچه‌ی ته‌تلیفات شیخ موهاجیر	گران‌ه‌نی‌یه‌ن مشت‌ه‌ری و تاجیر
کشف الغطای صه‌در موحه‌مه‌د جه‌سیم	غونچه‌ی نه‌شکفته‌ن بی‌ش‌نوی نه‌سیم

3- ملا حمزه حکاک

علامه ملا حمزه مشهور به حکاک فرزند ملا عباس مشهور به ایاز از نوادگان سلیمان‌بگ بانه و از علمای مشهور کرد که به سبب وفور فضل و دانش و تقوی، مرجع عام و خاص بوده است. این عالم بزرگوار در فصل بهار و تابستان در روستاهای کوس عمر و صوفی‌بله و تازآباد که املاک شخصی ایشان بود، ضمن ارشاد اهالی، به کشاورزی می‌پرداخت و پاییز و زمستان در منزل شخصی خود واقع در محله چهارباغ سنندج به تدریس و وعظ مشغول بود. ملا حمزه در علوم کلام، فلسفه، ریاضیات، و تشریح‌الافلاک و نیز علوم نادره مانند جفر و کیمیا استاد بود. اما متأسفانه در واقعه جنگ جهانی اول و غارت منزل نوه‌اش ملا عبدالعظیم مجتهد توسط قوای روس، همه تألیفات ایشان سوخته و از بین رفتند. ملاحمزه با شیخ عبدالقادر مهاجر و ملا محمد منبری و مولوی و امان‌الله خان وکیل رفاقتی خاص داشت و آقامصطفی و آقاشعبان پدر امان‌الله خان وکیل، هر دو مرید ملا حمزه حکاک بودند. سرانجام ملا حمزه مورخ پنج‌شنبه 17 ربیع‌الاول سال 1271 قمری در دهی از املاکات خود وفات یافت (حواری نسب، 1369، 504).

نامه مولوی به ملا حمزه حکاک

آموختن کنندن سجع ذکر یار آذلی بر نگین یاران محبت جمع باد، آمین. و بعد: تا در یادت هستم در یادمستی. و از جمله آن یاد است، این نصیحت که چگونگی مشاهده و قرار گرفتن محبوب حقیقی در درون قلوب سالکان تقریری و قول و تصویری نیست. ذات‌ه تعالی کصافته و صفاته کذاته بریه عن‌الکیفیه. و لکن جهت شفای دل و ادنی اکتفای در مثال مکیف چیزی نوشته می‌شود که چنانکه هرگاه بنوک قلم جایهای حروف اسماء کنده شود آنچه باقیمانده مظهر الحروف نیست. کذلک هر وقت بنوک خامه سلوک روی نگین ضمیر از صور ماسوی کنده شود آنچه مکیف و کیفیت پذیر باشد محو گردد. هر چه باقیمانده و بهیچوجه مدرک نشود، پرتو ذات بی‌چون است و چنانکه بیشتر عدم ظهور آنحروف بعلت حجب آن بوده و ریزه قلم است، نه بنابر این است که نیست کذلک خفای آن پرتو سبب پرده خیالات اعتباری صور غیر است. «و الا یکاد زیتها یضیی و لو لم یتمسه نار. فتأمل فیه و اعبد ربک حتی یاتیک البقین و لا تصعد خدک للآخوان من المومنین».

و از آن برادران است حاج احمدی که بخدمت می‌آید. شخصی زاهد و صالح است و قطع نظر از اوصاف حمیده خویش، امر حضرت عین مردم درویشی و عرفان، مخدومی شیخ عبدالرحمن صادر شد که فقیر از آن دوست جانی التماس بسیار، بلکه تأکید بیشمار کرده باشم که او را مشفقانه صنعت حکاک بیاموزد. بنابر این بدین مطول مبادرت شد و اگر نه خودم می‌دانستم که احتیاج به تأکید نیست. یقین که در هر جایی که نصیب است، به هدایت ظاهری و بلدیت شما ساکن و بدان کار مشغول شود. بعد از آن کل ما یشاء یفعل الملیح.

والسلام علیکم. المعدوم

4- ملا فتح‌الله قاضی

از دیگر دوستان مولوی در شهر سنندج، ملا فتح‌الله قاضی پدر ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام¹ و برادر ملا عباس شیخ‌الاسلام بود و دست کم دو مکتوب از مولوی به ملا فتح‌الله موجود می‌باشد. ملا فتح‌الله قاضی فرزند ملا ابراهیم از خاندان موالی کردستان که

1. شیخ الاسلام (قاضی عالی شرع) بالاترین مقام مذهبی که در عصر صفویه رواج یافت و تا پدید آمدن محکمه‌های رسمی در اواخر دوره قاجاریه، به قضاوت

سالهای متمادی منصب شیخ الاسلامی کردستان را در اختیار داشتند، وی از دوستان و اقران مولوی بود که در نهایت زهد و تقوی و حسن خلق و پاکی زندگی را سپری نمود و سرانجام در سن 62 سالگی مورخ 1282 قمری چشم از جهان فرو بست (وقایع نگار، 1384، 203).

نامه مولوی به ملا فتح الله قاضی

ای یادت حیاتم. در حدیث است که هر کس هر وقت دعایی بکند، ابتدا به نفس خود بنماید. بدان جهت التماس می‌رود که ایزد تعالی فسحت اجل و طول امل و خیر عمل و ایمان اکمل نصیب فرماید و سایر احباء را نیز بدان عطبه مشرف داراد آمین. و بعد هر چند تدبیر خواهم نمود غبه آن آستان را از چهره خود در زرگیرم، تقدیر نمی‌گذارد و اینقدر سعی می‌نمایم که محتاجان حوالی آن حضرت را از نسیم سرشک دولتمند سازم. رقیب آسمان دست بر نمی‌دارد.....

ته‌رسوون نه‌ر به‌دهن ره‌قیب دلسه‌رد
بکه‌روش وه خاک گهرده‌ش چه‌پگرد
وه‌خت ته‌ماشای نه‌و به‌رگوزیده‌م
شه‌مال بشانو گهرده‌ش نه‌و دیه‌م

هرچند که دیده را بهره دیدنی نیست، ولی چونکه گوش را از استماع خبرت لذتی کامل هست،... از آن می‌ترسم که فلاخن از آن لذت حاصل شود. چون دست نمی‌دهد وصال، دست من و دامن خیالت. مخدوم زاده¹ را دعا گویم. ابقاه الله تعالی بالعلم و العمل. شیخ الاسلام² را مخلصم، ملا هدایت الله³ را مشتاقم، و ملتسم دعا از همگیم. نیری⁴ را آستان بوسم.

عبدالرحیم المعدوم

ج- ارتباط مولوی با معاریف سنندج:

چنانکه پیشتر گفته شد، مولوی برای تحصیل علم به شهرهای مختلفی مسافرت نمود، اما در میان همه آنها، زمان بیشتری را در شهر سنندج سپری کرد و ارتباط بسیار گرم و صمیمی با علما و مشاهیر آن شهر برقرار نمود. مولوی جدا از ارتباطی که با علمای سنندج داشت، با اعیان و اشراف آن شهر نیز ارتباط داشت. از جمله با فرهاد میرزا معتمدالدوله و حسام‌السلطنه، عموهای ناصرالدین شاه قاجار و والیان سنندج، غلامشاه خان اردلان و شرف‌الملک، که میان آنها نیز مکاتباتی صورت گرفته است. حکام سنندج بارها از مولوی دعوت نمودند در سنندج ساکن شود تا اسباب آرامش و آسایش او را فراهم نمایند، اما او قبول نکرد و

و حل و فصل دعاوی حقوقی، تصدیق و تأیید وقفنامه‌ها، نظارت بر عقود و معاملات و ثبت رسمی آنها، رسیدگی به امورحسبی، ولایت‌عامه و بسیاری دیگر از امور حقوقی و شرعی افراد جامعه می‌پرداختند. شیخ الاسلام به صورت مستقیم از طرف شاه منصوب و اغلب در شهرستانهای مرکز استان سکونت داشتند و از طرف آنها برای سایر مناطق استان، قضاتی از میان علمای معتمد، برای حل و فصل امور حقوقی و رفع منازعات و ملاهایی برای اجرای امور نکاح و طلاق منصوب می‌شد و احکام مذکور توسط حاکم یا والی نیز به تأیید می‌رسید (دهقانی، 1395، 1).

¹. منظور مولوی ملا لطف‌الله شیخ الاسلام سنندج می‌باشد، زیرا وی تنها پسر ملافتح‌الله قاضی بود.

². منظور ملا عباس شیخ الاسلام برادر ملا فتح‌الله قاضی می‌باشد.

³. ملا هدایت‌الله شیخ الاسلام، برادرزاده ملافتح‌الله، شخصی عالم، فاضل و درویش مسلک بود که در عین قدرت و اختیار، دست از مناصب و شغل قضاوت کشید. سرانجام در سال 1304 قمری در سن 75 سالگی زندگانی را وداع گفت (وقایع نگار، 1384، 203).

⁴. منظور مولوی، استادش ملا محمد منبری می‌باشد.

زندگی زاهدانه در سرشته و ارتباط دائمی خود با شیخ عثمان سراج‌الدین را بر اقامت در سنج و زندگی در ناز و نعمت ترجیح داد.

غلام‌شاه خان اردلان از مولوی درخواست نمود به سنج بیاید و در نامه‌ای خطاب به مولوی چنین نوشته است: «...آنجناب در املاکات من مختارید هر جا میل داشته باشید سکونت نمایید، بخصوص در قریه "زلان" ملک من مادام‌الحیات، ملک من و شما، آن شما است...» اما مولوی قبول نکرد (مدرس، 1385، 390).

عبدالحسن خان صدرالاعظم، فرزند محمد حسین خان اصفهانی در لابلای یکی از تألیفاتش مسمی به «رساله اختیارات ایام فرس» قطعه‌ای از اشعار مولوی (بالاخانه‌ی چه دیوانه‌ک‌هی تو) را کتابت کرده و آن را به فارسی ترجمه نموده است، که نشان از نفوذ شخصیت و اشعار مولوی در میان حکام و والیان سنج می‌باشد.

مولوی در میان علماء و معاریف سنج دارای چنان شهرت و آوازه‌ای بوده که دیوان اشعار وی بارها توسط صاحب منصبان و علمای سنج بازنویسی شده است. از جمله، کتابت دیوان اشعار او به دستور اعزازالملک¹، اسدالله خان وزیری در سال 1340 قمری و کتابت دیوان مولوی توسط عالم فرزانه، ابولوفاعتمدی² کردستانی. در ادامه به شرح رابطه مولوی با دوفرا از والیان کردستان و شرح دوستی آنها می‌پردازیم.

1- شاهزاده فرهاد میرزا ملقب به معتمدالدوله

حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه قاجار و پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال 1233 قمری متولد شد. در سال 1284 قمری حکومت کردستان به او واگذار گردید و حکومت او در کردستان شش سال به طول انجامید. اعتمادالسلطنه راجع به او می‌گوید: او مرد بزرگی بود، اما خوش قلب نبود. (وقایع نگار، 1384، 141)

فرهاد میرزا نام و آوازه مولوی را شنیده بود و او را دوست می‌داشت، چند بار از او دعوت به ملاقات نمود، اما مولوی دعوت او را اجابت نکرد.

از سید احمد ستوده نقل است (ستوده، 1394، بیست و چهار) در ایام حکومت فرهاد میرزا معتمدالدوله بر سنج، وی نام و آوازه مولوی را شنیده بود و دوست داشت با او ملاقاتی داشته باشد. چند بار از مولوی تقاضا می‌کند به ملاقاتش برود، اما مولوی به علت مسلک زاهدانه‌اش قبول نمی‌کند. عاقبت فرهاد میرزا نامه‌ای ادیبانه با نثری عالمانه برای مولوی می‌فرستد تا به مولوی نشان دهد از فضل و دانش کمتر از او نیست. مولوی پس از مطالعه نامه و درک این مطلب که فرهاد میرزا قصد فضل‌فروشی بر او دارد، در جواب، نامه‌ای برای فرهاد میرزا می‌فرستد که فرهاد میرزا از درک مطالب آن عاجز می‌ماند و از علمای شهر برای تفسیر نامه کمک می‌طلبد، اما از دست آنها نیز کاری بر نمی‌آید. به ناچار فرهاد میرزا در جواب نامه مولوی این دو بیت شعر را برای او می‌فرستد:

مولوی جاتم، از برای خدا در نوشتن تأملی فرما
یا چنان نامه ده، که خوانده شود یا خودت همره نامه بیا

2- حسام‌السلطنه

سلطان مراد میرزا ملقب به حسام‌السلطنه فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه در ربیع الثانی سال 1233 قمری چشم به جهان گشود. او رشید‌ترین و دلاورترین شاهزاده قاجاری بود. به علت رشادتهایی که از خود نشان داد به حکومت شیراز، خراسان، کرمانشاه و کردستان رسید (نجفی، 1368، 1). وی در سال 1293 لغایت 1295 قمری حاکم کردستان و کرمانشاه شد. او نیز مانند برادرش

1. میرزا اسدالله خان اعزازالملک فرزند میرزا محمد صادق خان اعزازالملک از نوادگان میرزا محمد رضای وزیر که شخصی نیک نفس و متقی و دارای اخلاق حمیده و محب علم بود (شکیبا، 1401، 37).

2. ابولوفاعتمدی کردستانی فرزند شیخ محمد معتمدالإسلام در سال 1305 قمری متولد شد. تحصیلات خود را نزد شیخ عبدالحمید کانی‌مشکانی و ملا عبدالله مفتی دشی به پایان رساند و در وزارت دارایی مشغول به کار شد. سرانجام در سال 1391 قمری در تهران وفات نمود (روحانی، 1382، 425، ج 1).

فرهاد میرزا رفاقت و دوستی با مولوی داشت و مکاتباتی میان آنها رد و بدل شده. حسام السلطنه در یکی از آن نامه‌ها و در ثنای مولوی، این دو بیت را برای او سروده است:

ای تو ذات همچو ذات مولوی وی کلامت چون کلام مثنوی
سلطنت را گر شدستم من حسام اندرین دوران حسام‌الدین تویی

مولوی نیز در جواب نامه حسام السلطنه، مکتوب زیر را برای او می‌فرستد:

برکت حرکت نواب اقدس بر هر کس و ناکس و بر عامه هر نوگل و خار و خس، جهت کس و نوگل باعث نشأ و نما و در حق ناکس و خار و خس سبب فنا باد. دعای بقای بزرگان ناصرالدین و استدعای لقای مراد بر جمیع مؤمنین لازم است (تقبل الله لهم دعائهم آمین).

پیشتر بیشتر درین زمان پریشان آیین در انجمن عدالت مکمن فرهادی، در زیر این طاق بیستون بوضع شیرین اوقات را چندی بسر بردیم. لکن دولت مستعجل بود. سرکشی گلگون گردون عنان آن دولت را از دست ربود. حالا بدین دلشادم که دعاگوی خالص و طالب مرادم.

نیست ذاتم همچو ذات مولوی یا کلامم چون کلام مثنوی
لیک گویم با امید بس قوی بهر درویشان حسام‌الدین تویی

با وجود شرف‌الملک در خاکپای مبارک دو زبانی چون خامه و روسیاهی چون نامه، نامحرم است. و السلام علیکم و قلبی بدلا عن قالبی لیکم بین یدیکم (مدرس، 1385، 458).

المعدوم

نتیجه‌گیری:

روزگاری شهرسندج دار‌العلم کردستان بود و عالمان بزرگی همچون شیخ قسیم مردوخی، شیخ سعید و فرزندش شیخ عبدالقادر مهاجر، ملا محمد منبری نیری، ملا احمد نودشی، شیخ محمد فخر العلماء، ملا عبدالله مفتی دشی و بزرگانی دیگر در آن شهر به تدریس پرداخته و شخصیت‌های بزرگ و مشهوری همچون مولانا خالد شهرزوری، مولوی‌گردد و مفتی زهاوی به سندج مراجعه و به کسب علم و دانش پرداختند و مدارس و حجره‌های علوم‌دینی سندج از جمله مدرسه دار‌الإحسان، مسجد داروغه، مسجد وزیر، مسجد قلعه‌ببگی، مسجد نصیردیوان، مسجد امین‌الایاله و غیره دائماً مملو از طلاب و دستداران علم و دانش بود. چنانکه پیشتر توضیح داده شد، مولوی در دو مرحله و در دو مدرسه جداگانه در سندج به کسب علم و دانش پرداخت و دوبار دیگر نیز به سندج مسافرت نمود. و با عنایت به اینکه حکام و والیان سندج احترام ویژه‌ای برای دستداران علم و دانش قائل بودند، موجب گردید با مولوی دوستی و ارتباط شایسته‌ای برقرار نمایند. صداً البته که هوش و ذکاوت و علم سرشار مولوی مزید بر علت بود، که او را مورد توجه حکام و والیان سندج قرار داد و جایگاه خاصی برای او قائل بودند. در این تحقیق با استناد به مدارک نو یافته، سعی گردید تا حد امکان اساتید، دوستان و مدارسی که محل اقامت مولوی و در آنها به تحصیل پرداخته، معرفی و در خصوص آنها توضیحاتی داده شود. اما به علت کامل نبودن مستندات و در دسترس نبودن خود نوشته‌ای از ایشان، نمی‌توان به قطعیت همه موارد گفته شده را صحیح و یا کامل دانست. امید است در آینده مستندات بیشتری

درخصوص مدت اقامت، اساتید و مراودات مولوی با علما و معاریف شهر سنندج در دسترس قرار گیرد، تا موضوع مفصلاً کتابت گردد.

فهرست منابع و مآخذ

الف- منابع چاپی:

1. احمدی، جمال «سوز فراق/ زندگی، اندیشه و سلوک مولوی کرد» سنندج، نشر تافگه، چاپ اول، 1402.
2. ایازی، برهان «آئینه سنندج» تهران، انتشارات پیام، چاپ اول، 1371 ه.ش.
3. بیسارانی، ملاحامد «ریاض المشتاقین» مهاباد، ناشر: محمد رئوف سپهرالدین، چاپ اول، 1386 ه.ش.
4. حافی، شیخ محمد «بارقات السور» بغداد، چاپخانه نجاج، چاپ اول 1311 ه.ق.
5. دهقانی، سامی «سراج السالکین در مناقب شیخ محمد علی حسام‌الدین نقشبندی» سنندج، انتشارات کالج، چاپ اول 1393 ه.ش.
6. روحانی، بابامردوخ «تاریخ مشاهیرکرد» جلد (1 و 2)، تهران، انتشارات سروش، چاپ دوم، 1382 ه.ش.
7. شکبیا، ملاعلی «خاندان وزارت کردستان» به کوشش وزیر منبری، انتشارات آمیار، چاپ اول، 1401 ه.ش.
8. قهرمداغی، محمدمهدعلی، «دیوانی مهولهوی» دو برگ، چاپی یه‌کهم، 2015 ز.
9. لغت‌ف مولهوی، عادل «سهروردیک له ژیان و مشتیک له خه‌رواری به‌ره‌می مهولهوی» هه‌لیر، نوسینگه‌ی ته‌فسیر، چاپی یه‌کهم، 2023 ز.
10. مدرس، ماموستا عبدالکریم، «دانشمندان کرد در خدمت علم و دین» ترجمه: احمد حواری نسب، تهران، مؤسسه اطلاعات، چاپ اول، 1369 ه.ش.
11. مدرس، ماموستا عبدالکریم، «یادی مه‌ردان» سنندج، انتشارات کردستان، چاپ اول، 1385 ه.ش.
12. مردوخ کردستانی، آیت‌الله شیخ محمد، «تاریخ مردوخ» تهران، انتشارات کارنگ، چاپ اول، 1379 ه.ش.
13. مردوخ‌ی قزلبلاقی، شیخ محمدمهد «مرآت الأخلاق فی مشایخ قزلبلاق» ناماده‌کردن و ساغ‌کردنه‌وه: سه‌باح حسینی، سلیمانی، بنکه‌ی ژین، چاپی یه‌کهم 2013 م.
14. مهولهوی، سیدعبدالرحیم «دیوانی مولوی» جمع آوری و مطابقه: سیدابراهیم ستوده، سنندج، انتشاران شوان، چاپ اول، 1396 ه.ش.
15. مهولهوی، سیدعبدالرحیم «دیوانی مولوی» ساغ‌کردنه‌وه: صدیق بورمکه‌یی صفی زاده، چاپ اول، 1369.
16. مهولهوی، سیدعبدالرحیم «دیوانی مولوی» کو‌کردنه‌وه و لیک‌دانه‌وه: مه‌لاعه‌بدولکه‌ریمی مودهرریس، سنه، بلاو‌کردنه‌وه‌ی کوردستان، چاپی چواره‌م، 1397 ه.ش.
17. وقایع نگار کردستانی، علی‌اکبر «حدیقه ناصریه» به کوشش رئوف توکلی، تهران، انتشارات توکلی، چاپ دوم، 1384 ه.ش.

ب- مقالات:

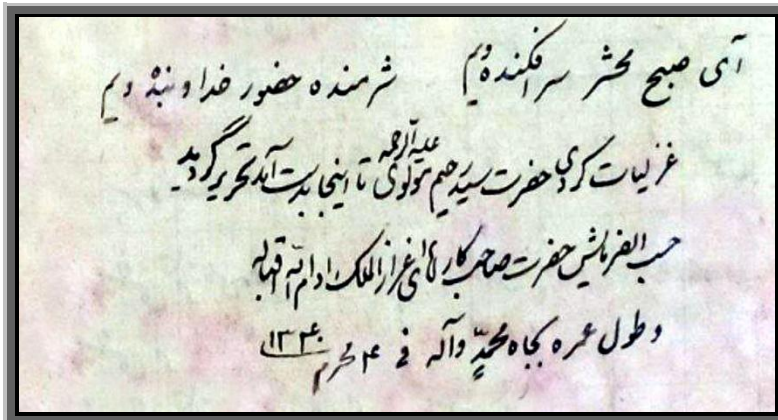
1. دهقانی، سامی «منصب شیخ‌الإسلامی و نحوه نصب قضات در دوره صفویه و قاجاریه در کردستان» مجله حقوقی کانون وکلای دادگستری کردستان، شماره 10، پاییز و زمستان 1395، 127-142.

ج- منابع خطی

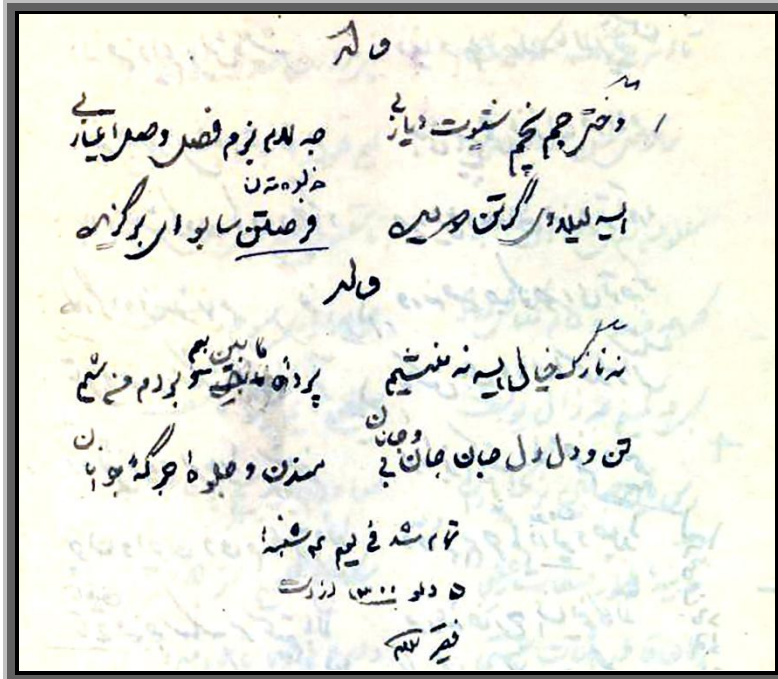
1. دهقانی، سامی «یادداشت‌ها و مصاحبه با خانواده علماء» نسخه خطی.
2. کردستانی، شیخ محمود «کشکول»، نسخه خطی.
3. مولوی، سیدعبدالرحیم «بازنویسی مکتوبات در انتهای کتاب فتح‌المبین» نسخه خطی.



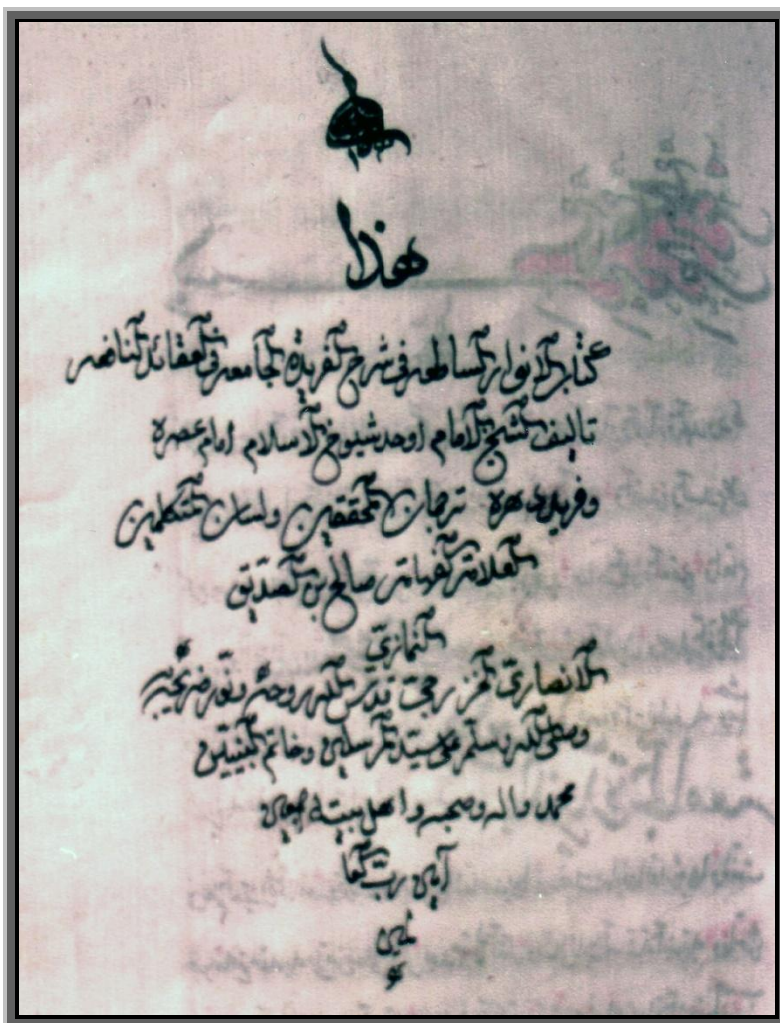
صفحه‌ای از کتاب «رساله ایام فرس» نوشته عبدالحسین خان صدرالاعظم "کتابت قطعه‌ای از اشعار مولوی".



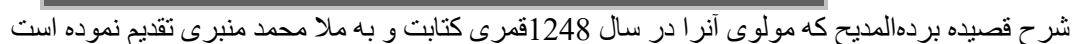
بازنویسی دیوان مولوی به دستور اعزاز الملک اسدالله خان وزیر. سنندج، سال ۱۳۴۰ قمری

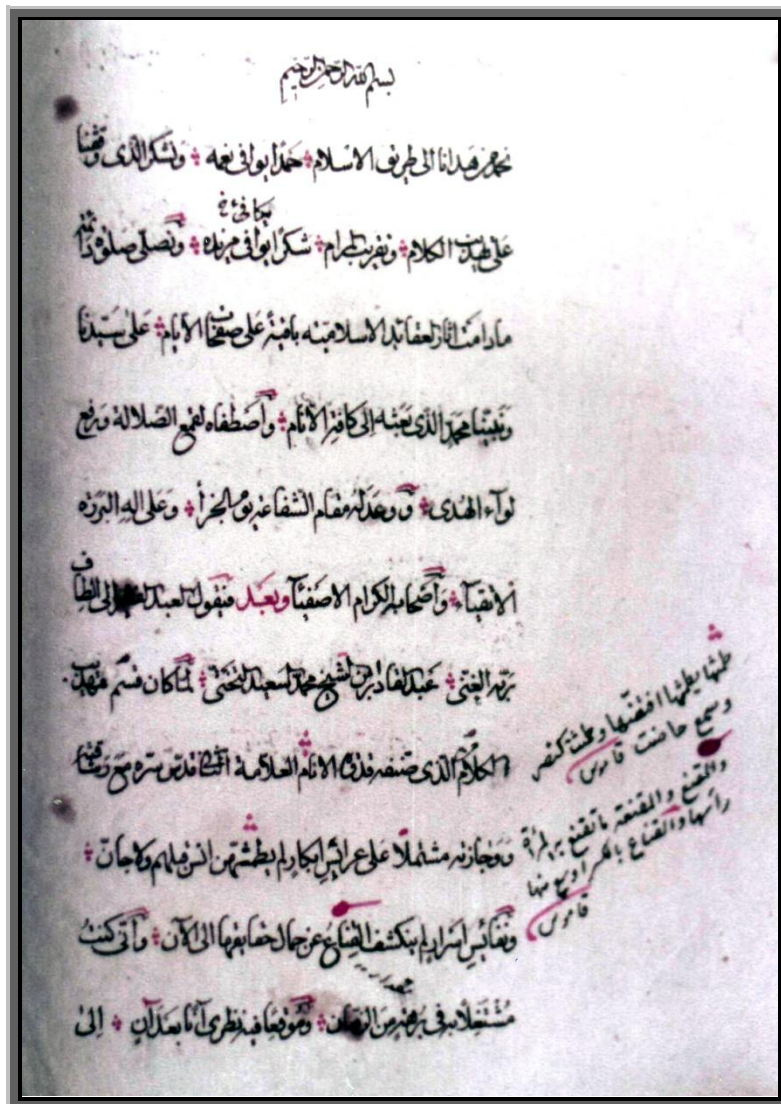


بازنویسی دیوان مولوی توسط ابوالوفا معتمدی کردستانی در سال ۱۳۰۰ شمسی

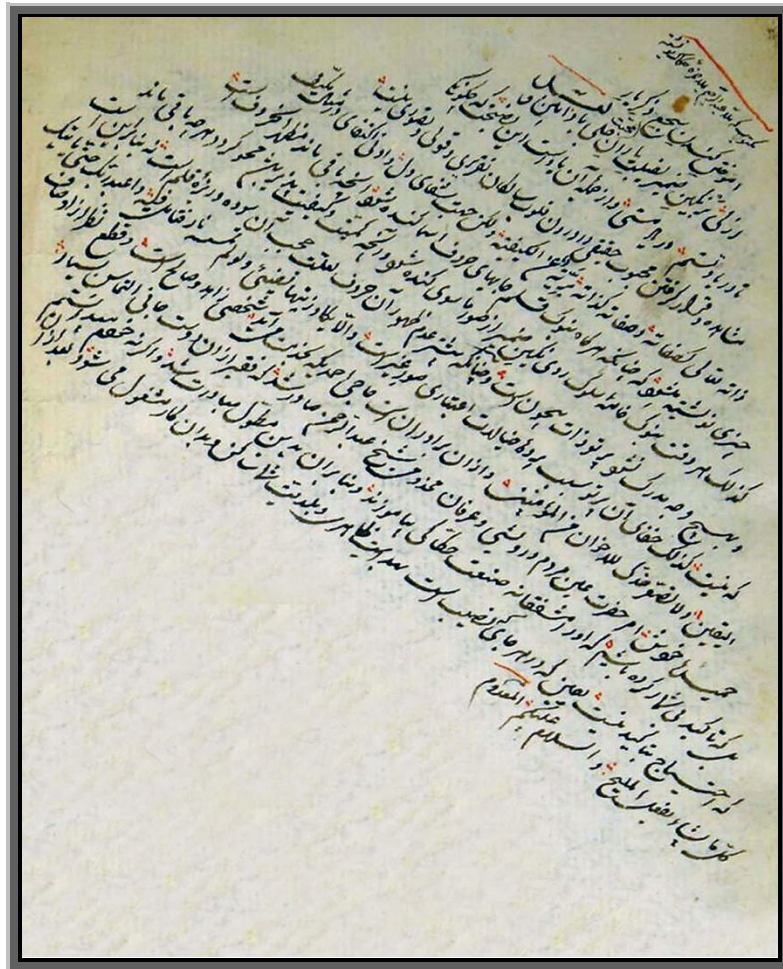


نمونه خط سید عبدالرحیم، مولوی تاوگوزی «معدوم»

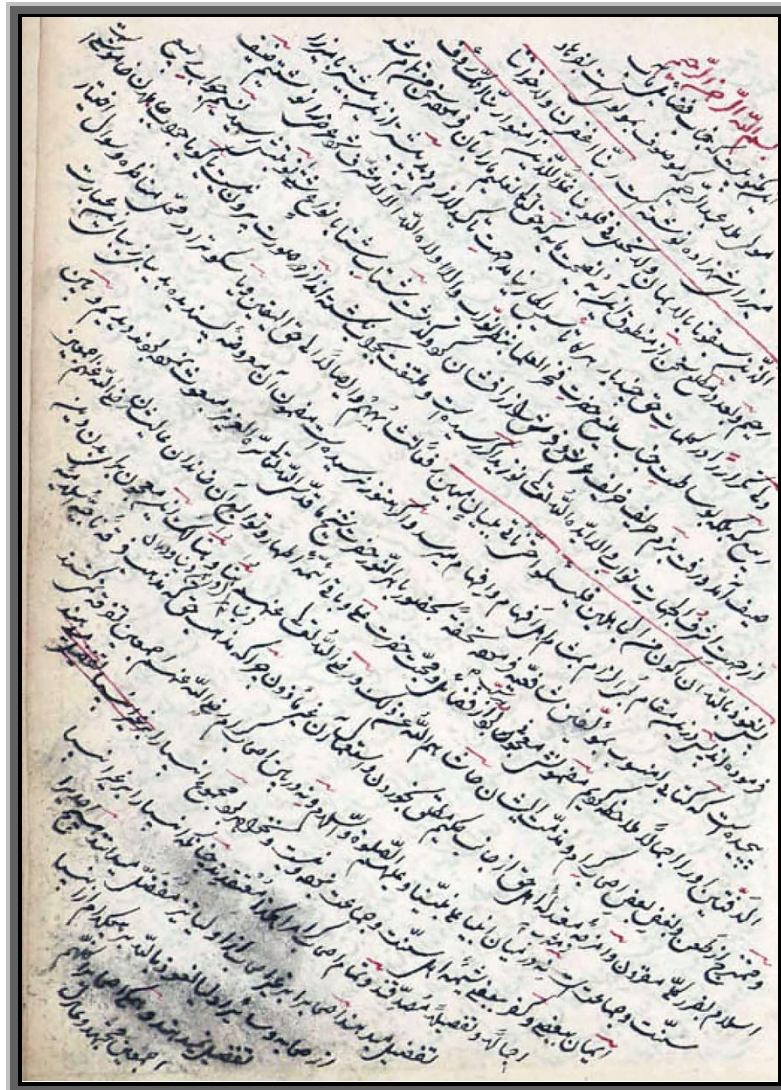




صفحه اول کتاب شرح تهذیب الکلام، تألیف شیخ عبدالقادر مهاجر، به خط مولوی گرد.



نامه مولوی به ملا حمزه حاک



صفحه اول نامه مولوی به فرهاد میرزا معتمدالدوله والی سنندج.

ملخص:

سید عبدالرحیم المتخلص بـ "معدوم" و المشهور بـ "مولوي كرد" ابن سيد سعيد من احفاد الملا ابوبكر المصنف، ولد عام 1221 من السنه القمرية في قرية سرشاته الواقعه في منطقة تاوگوز في اقليم كردستان العراق. و قد تزامنت ولادة السيد عبدالرحيم مع حكومة امان الله خان اردلان في سنندج و خالد باشا في اماره بابان. السيد عبدالرحيم تلقى مقدمات العلوم الشرعيه علي يد والده و خاصة في قرية خانگاه في مدينة پاوه و قرية چور في مدينة مريوان. ثم انتقل الي سنندج و تتلمذ عند الملا محمد المنبري في مسجد داروغه. و في الطور الثالث في مسيرته العلمية تنقل و زار مدارس العلوم الشرعية في سائر مدن كردستان كمدينة: بانه، سليمانيه، حلبجه و جوانرود و في نهاية المطاف، رجع الي سنندج و اتم العلوم الشرعيه في مسجد دارالاحسان عند الشيخ عبدالقادر مهاجر و في مدينة سليمانيه اجازه الملا عبدالرحمن نودشي رخصة الافتاء. السيد عبدالرحيم قد زار مدينة سنندج عدة مرات: المرة الاولى كانت بامر من الشيخ عثمان سراج الدين النقشبدي برفقة عبدالرحمن ابوالوفاء و الملا احمد نودشي. اما المرة الثانيه كانت لعيادة احد اصدقائه في منطقة سارال. اضافة الي هذه الزيارات العلميه كانت للسيد عبدالرحيم مرادوات و مكاتبات مع العلماء و المشاهير في مدينة سنندج كالملا محمد فخر العلماء و فرهاد ميرزا حاكم سنندج.

حاول الباحث في هذا المقال بواسطة المنهج الوصفي التحليلي ان يركز الضوء علي اسفار و مرادوات السيد عبدالرحيم مع علماء و مشاهير مدينة سنندج.

الكلمات المفتاحية: مولوي كرد، سنندج، دارالاحسان، مسجد داروغه، مشاهير، اسناد المكتشفة.

Abstract:

Seyyed Abd al-Rahim nicknamed Madum and known as Maulawi the Kurd, the son of Seyed Saeed, a descendant of Mullah Abu Bakr Mosannef, was born in 1221 AH, equal to 1806 AD, at the same time as the reign of Amanullah Khan Ardalan in Sanandaj and Khalid Pasha in Baban Emirate, in Sarshateh village located in Tawgoz region of Iraqi Kurdistan. He learned the basics of religious sciences from his father and in the villages of Khanagah of Paveh and Chor of Marivan, then he went to Sanandaj and continued his education in the Darugheh Mosque with Mulla Mohammad Manbari. After that, he visited other religious schools in Kurdistan in the cities of Baneh, Sulaymaniyah, Halabja and Javanrud, and returned to Sanandaj once again, and this time he completed his religious studies in Dar al-Ihsan Mosque under Sheikh Abdul Qadir Mohajer, and finally in Sulaymaniyah from Mulla Abdul Rahman Nodshi was allowed. Maulawi traveled to Sanandaj several times; The first time he went to Ghulam Shah Khan Ardalan on the orders of Sheikh Osman Sirajuddin Naqshbandi in the funeral of Sheikh Abdul Rahman Abul Wafa, his son and Mulla Ahmad Nodshi, and again he went from Sanandaj to Saral region to visit an old friend who was ill. Maulawi also had a friendship and correspondence relationship with the scholars and Maarif of Sanandaj, including Mullah Muhammad Fakhr al-Ulama, Farhad Mirza, the governor of Sanandaj, Mullah Hamza Hakak, and Mullah Fethullah Qazi, which we will describe in this article. In this research, an attempt has been made to investigate the relations of Maulawi with the scholars and Maarif of Sanandaj by descriptive-analytical method and by using library sources and relying on new-found documents.

Keywords: Maulawi the Kurd, Sanandaj, Dar al-Ihsan, Darugheh Mosque, Maarif, new-found documents.